

اگر نبود که مرگ برای آدمی حق است و هر انسانی می‌آید تا برود و زاده می‌شود تا بمیرد؛ می‌گفتم مرگ آدمهای فرهیخته و کارآمد مثل مرگ سهراب شاهنامه عین «بیداد» است و همگانی که خود را به بودن آنان نیازمند می‌بینند حق دارند که در مرگشان مویه کنند. برای آدمهای معمولی مرگ پایان همه چیز است، به سخن دیگر اینها در برابر مرگ به هزیمت می‌روند. اما آنها که زندگی باروری دارند بر مرگ چیره می‌شوند و بعد از زورآزمایی با آن باز هم به حیات خویش ادامه می‌دهند. در مورد اینان مرگ یا بی‌معنی است یا بسیار دیر و دور اتفاق می‌افتد.

برای نخستین دیدارم با دکتر عبدالحسین زرین‌کوب به دفتر یادداشت‌های دوران دانشجویی مراجعه کردم دیدار عینی و حضوری مرادم است وگرنه سالها قبل از آن در دوران دبیرستان هم با نوشته‌ها و تحقیقات او روبه‌رو شده بودم اگر خطا نکنم نامش را اولین بار بر روی یکی از کتابهای دوره دبیرستانم دیده بودم و می‌دانستم که در تاریخ و ادب دستی دارد. بنابراین وقتی

شنیدم که دانشکده ما از دکتر عبدالحسین زرین‌کوب برای سخنرانی در اتاق هفت دانشکده دعوت کرده است، بسیار مشتاق بودم کسی را که از سالها پیش می‌شناسم و با نام و آثارش آشنا هستم از نزدیک ببینم. موضوع سخن اصلاً برایم مهم نبود. از این که از دهان یک استاد و محقق بزرگ و آشنایی سال و ماه سخنی می‌شنیدم برایم اهمیت داشت.

بار دومی که پای سخن استاد زرین‌کوب نشستیم اگر خطا نکنم در شهریور ماه ۱۳۳۹ بود. باز هم در مشهد و این بار در مجلس یادگرد مورخ و ادیبی بزرگ که بعدها زرین‌کوب را هم از تبار او یافتم و به عبارتی چیزی هم سنخ او. آن سال دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی میزبان دانشمندان و ادبیات‌شناسان بزرگی بود از هفت کشور عالم، که بعدها متوجه شدم چه گروه برگزیده و نامبرداری برای تأمل در تاریخ، بیهقی و زندگی و اندیشه مؤلف نامبردار آن گرد هم آمده‌اند. سخنان زرین‌کوب در آن محفل علمی و کم مانند، تقریباً جای هیچ شکی برایم باقی نگذاشت که او هم همانند بوالفضل در میانه تاریخ و ادب ایستاده است.

همقدمی تاریخ و ادب، اصلاً گویی از بیهقی آغاز شده است. پیش از او بلغمی با آن که خود ادیب و سخنران بود، اما زمانی که تاریخ می‌نوشت، سخن خود را به زیور ادب نمی‌آراست چنان که زین‌الاحبار ابوسعید عبدالحی گردیزی هم به کلی از حلیه ادب به دور مانده است. اما پس از بیهقی بسیاری سنتهای ادبی را گویی بر شیوه او با تاریخ درآمیختند. چنان که فی‌المثل راحة الصدور راوندی به گونه‌ای و

جامع‌التواریخ رشیدی و طبقات ناصری منهاج سراج و ظفرنامه شرف‌الدین علی هر کدام به گونه‌ای دیگر به تلفیق تاریخ و ادب کوشیدند. در این میان کمند تاریخهایی مانند مجمل‌التواریخ که بر شیوه پیش از بیهقی از نفوذ ادبیات برکنار و تا حد زیادی تاریخ صرف باقی مانده باشند، در عوض آثاری که همچون جهان‌گشای جوینی و تجزیه‌الامصار عبدالله منشی معروف به وصاف‌الحضره و حتی در دوره‌های بعدتر دره نادره و جهان‌گشای نادری هر دو از میرزا مهدی استرآبادی که جلوه‌های ادبی در شکل افراط‌آمیز آن اغلب بر جلوه‌ها و اطلاعات تاریخی آن غلبه کرده باشد، کم نیست. این سنت در مجموعه فرهنگ مکتوب ایران عهد اسلامی تا آن جا چیرگی داشته که در ذهنیت فرهنگ ما به هم قدمی و هم عنانی تاریخ و ادب منتهی شده است.

در روزگار نزدیک به ما هم که به پیروی از اصل تخصص مرز هر یک از دانشها، حتی در حوزه علوم انسانی، کاملاً مشخص شده یا این حال گویی به تبعیت از سنتی چندصد ساله که از بیهقی آغاز شده است، بسیاری از تاریخ‌دانان ما با حوزه ادب بیگانه نبوده و برخی از آنان مانند عباس اقبال و نصرالله فلسفی و در زمان حاضر باستانی پاریزی، به کلی تاریخ و ادب را با هم درآمیخته‌اند. در روزگار ما زنده‌یاد زرین‌کوب هم از زمره مورخان ادیب و ادب‌شناسان تاریخ‌دان بود، که هرچند در نوشته‌های خود مرز هر یک از این دو قلمرو را نیک می‌دانست و حدود آن را به رسمیت می‌شناخت با این حال به دلیل غور در هر دو زمینه وسعه دانش و

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دکتر محمدجعفر یاحقی

با دو تبار تاریخ و ادب

آگاهی او در هر یک از این دو مقوله، وقتی تاریخ می‌نوشت نمی‌توانست یا نمی‌خواست نوشته خود را به کلی از صیغه ادبی دور نگاه دارد، چنان که نوشته‌ها و تحقیقات ادبی او هم از پرهیب و نگاه تاریخی پاک به دور نمانده است.

اگر بخواهم روشنتر و جزئی‌تر به این ویژگی در آثار قلمی استاد زرین‌کوب اشاره کنم، باید بر شکل روایی و دراماتیک و بیان فخیم و پرطنطنه استاد در آثار تاریخی و نگاه گذشته‌گرا و مبتنی بر تداوم زمانی و تاریخ‌نگارانه او در تحقیقات ادبی وی انگشت بگذارم و بیفزایم که این مشخصه هم در آثار نخستین و کارهای دوران جوانی ایشان دیده می‌شود و هم در آثار دوران پختگی و کمال؛ چنان که فی‌المثل دو قرن سکوت و بامداد اسلام و کارنامه اسلام از لحاظ بازتاب آن مشخصه ادبی که گفتم با کارهای دوران اخیر وی در این زمینه، از قبیل تاریخ مردم ایران و روزگاران دیگر تفاوت چندانی ندارد و حدوداً از نظر زبان و شیوه روایی و دراماتیک سخن هماهنگ به نظر می‌رسد. در میدان پژوهش‌های ادبی هم از نگاه این مشخصه تاریخی و سبکی من نقد ادبی چهل و پنج سال پیش را با سیری در شعر فارسی سی سال بعد از آن و از گذشته ادبی ایران همین چند سال اخیر حدوداً بر یک متجه و اسلوب می‌بینم. آیا می‌توان از این منظر خاص استاد زرین‌کوب را در دو قلمرو تاریخ و ادب صاحب اسلوب و سبک مشخص دانست؟ به عنوان یک فرضیه اگر این مسأله موضوع یک پژوهش علمی در حد یک رساله

کارشناسی ارشد تاریخ یا ادبیات قرار گیرد، گمان نمی‌کنم قابل اثبات نباشد.

اگر زرین‌کوب با آن استعداد و پشتکار محققانه‌ای که از خود نشان داد و متعاقب آن وسعت اندوخته‌هایی که در مدت شصت سال تحقیق و پژوهش به دست آورد، به یکی از این زمینه‌ها هم منحصر می‌ماند چیزی از شخصیت او به عنوان استادی اثرگذار و دانشمندی صاحب نام نمی‌کاست، اکنون که او به تن‌واحد توانسته است رسالت دو استاد فرهیخته و میرز را تعهد کند، بر فقدانش باید بیشتر دریغ بخوریم که مهد فرهنگ و تمدن ایرانی بعید است که به این زودبها بتواند چنوبی را دوباره بیورود، حتی نمی‌توان امیدوار بود که افق‌های تازه‌ای که او در زمینه‌های گوناگون به روی پژوهش‌های تاریخی و ادبی نوین گشوده است بعد از او کس یا کسانی بتوانند چنان که او می‌خواست، ادامه دهند. دریافته‌های ژرف و درهم فشوده و در عین غمگنانه‌ای که او به ویژه بعد از آن رنجش خاطری که به دنبال پخش آن برنامه کذایی پیدا کرده بود، طی تاملات و مقالاتی در مورد ایران که عمدتاً دور از وطن در بستر بیماری و رویاروی مرگ می‌نوشت، اندیشه‌های نابی بود که در چشم‌انداز سالها و سده‌هایی که ما می‌توانیم به تصور بیاوریم بعید است بر ذهن و زبان احدی بگذرد. پژوهش‌های ممتاز و روایت‌گونه‌ای که از زندگی و شعر و اندیشه استوانه‌های ادب و فرهنگ ایران ابتدا به صورت مجمل در کتاب با کاروان حله و بعد هم به صورتی مبسوط‌تر در آثار نامبرداری از قبیل از کوچه

رندان، فرار از مدرسه، پیر گنجه در جستجوی ناکجاآباد، بحر در کوزه، سرّنی، پله پله تا ملاقات خدا و... آغاز کرده بود همچنان ناتمام خواهد ماند. خدا کند آخرین کتابش از سلسله این آثار در مورد عطار که می‌دانم هم‌اکنون چاپ می‌شود زودتر به بازار عرضه شود و یک بار دیگر و برای آخرین بار توانایی قلم و اندیشه و ژرفای دریافته‌های او را از آن پیر هزارستان عرصه اندیشه و عرفان آشکار کند. او برای نوشتن این گونه آثار سلوک‌رویی و شیوه خاصی را دنبال می‌کرد که بی‌شبهت به نوعی اشراق و عرفان اکتسابی نبود. هر یک از این کتابها در بستر زمانی و فکری خاصی پدید می‌آمد و برای حصولش او سلوک و طی طریق ویژه‌ای را پشت سر می‌گذاشت. هفت سال پیش که در بهاری به مشهد آمده بود، دو سه روزی عزم نیشابور کرد. اظهار علاقه کردم که در این سفر او را همراهی کنم. آشکارا نگفت، اما از محتوای سخنش دریافتم که می‌خواهد در این سفر تنها باشد. وقتی از قصدش جویا شدم، گفت در مورد عطار کتابی در دست تألیف دارد و لازم می‌داند چند روزی در هوای شادیاخ و کوی عدنی‌کوبان که عطار عمری در آن جا زیسته بود، نفس بکشد تا حال و هوای اندیشه پیر نیشابور را اندکی تجربه کند. به او حق دادم و در آن سفر تنها پیش گذاشتم. خدا می‌داند که او برای نوشتن این همه کتاب چه حال و هوایی را تجربه کرده است! اگر نبود که مرگ برای آدمی حق است و هر انسانی می‌آید تا برود و زاده می‌شود تا بمیرد؛ می‌گفتم: مرگ زرین‌کوب مثل مرگ سهراب شاهنامه عین بیداد بود.

